

علوی

# هدیه های آسمانی

درس هفتم : بوی بهشت



مادری پیر و ناتوان داشت.  
با پولی که از راه چوپانی به دست می‌آورد، زندگی خود و مادرش را اداره می‌کرد.  
مدّتی بود که چیزی، فکر اویس را به خود مشغول کرده بود.  
دوستانش که از مدینه آمده بودند، می‌گفتند محمّد انسان بزرگی است.  
او مهربان‌ترین کسی است که تاکنون دیده‌اند!  
اویس به پیامبر خدا عشق می‌ورزید و آرزو داشت برای یک بار هم که شده او را ببیند.  
اما اویس چگونه می‌توانست به آرزوی خود برسد؟! او که نمی‌توانست مادرش را تنها بگذارد!

روزی تصمیم گرفت برای دیدار پیامبر به شهر مدینه سفر کند. اویس چوبدستی خود را برداشت، شترها را جمع کرد و به سوی شهر به راه افتاد. وقتی به خانه رسید، مثل همیشه با مهربانی به مادر سلام کرد، کارهای خانه را انجام داد و با ادب کنار مادر نشست. سپس ماجرای تصمیم خود را تعریف کرد.

مادر اویس که علاقه‌ی شدیدی او را دید، گفت: «پسرم، می‌دانی که من جز تو کسی را ندارم و به مراقبت تو نیاز دارم. برو! اما بیشتر از نصف روز در مدینه نمان!»

اویس با اولین کاروانی که به مدینه می‌رفت، خود را به شهر پیامبر رساند. او که برای دیدار رسول خدا لحظه‌شماری می‌کرد، خیلی زود سراغ خانه‌ی پیامبر را گرفت.

جلوی خانه‌ی پیامبر ایستاد و در زد. کسی در را باز کرد و گفت: «رسول خدا به بیرون از شهر رفته است و معلوم نیست کی بازگردد!»

اویس کمی ناراحت شد و با خود گفت: «منتظر می‌مانم تا برگردد». سپس کمی در شهر قدم زد و نزدیکی‌های ظهر دوباره به خانه‌ی پیامبر خدا رفت. با نگرانی در زد. مرد در را باز کرد و همان جواب قبلی را داد. ناراحتی اویس بیشتر شد.

مرد از او پرسید: «تو کیستی؟»



گفت: «اویس هستم، شتربانی از یمن».

اویس به یاد قولی افتاد که به مادرش داده بود. بیشتر از نصف روز نمی‌توانست در مدینه بماند، اگر چه رسول خدا را ندیده بود. برای همین در حالی که حسرت دیدار پیامبر را به دل داشت، با ناراحتی به یمن بازگشت.

\*\*\*

عصر آن روز، وقتی پیامبر به خانه آمد، فرمود: «بوی بهشت را احساس می‌کنم. چه کسی به اینجا آمده است؟»

خدمتگزار گفت: «شتربانی به نام اویس، از یمن».

پیامبر خدا فرمود: «خداوند به سبب احترام اویس به مادرش، او را خیلی دوست دارد».



فکر می کنم

اویس آن قدر به مادرش احترام می گذاشت که ...

گفت وگو کنیم

اگر من به جای اویس بودم، چه می کردم؟



فکر می‌کنم

اویس آن قدر به مادرش احترام می‌گذاشت که...

**به خاطر قولی که به مادرش داده بود، حتی از دیدار پیامبر (ص) هم صرف نظر کرد.**

گفت و گو کنیم

اگر من به جای اویس بودم، چه می‌کردم؟

**همان کاری را می‌کردم که اویس کرد.**

## بپندیشیم

وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

با پدر و مادر خود به خوبی سخن بگو.

سوره‌ی اسرا، آیه‌ی ۲۳

این عبارت قرآنی را بخوانید. چگونه می‌توانیم به این آیه عمل کنیم؟

## دوست دارم

وقتی به پدر و مادرم قول می‌دهم

- .....
- .....



## پندیشیم

وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

با پدر و مادر خود به خوبی سخن بگو.

سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳

این عبارت قرآنی را بخوانید. چگونه می‌توانیم به این آیه عمل کنیم؟

- ۱) احترام به پدر و مادر
- ۲) رسیدگی به آن‌ها
- ۳) کمک کردن در کارها

## دوست دارم

وقتی به پدر و مادرم قول می‌دهم به آن عمل کنم و آن‌ها را خوشحال کنم.

## ببین و بگو

من هم می‌خواهم به پدر و مادر خود نیکی کنم. برای این کار می‌توانم ....



## کامل کنید

حرف اوّل پاسخ‌های زیر را به هم بچسبان و جمله را کامل کن. سپس درباره‌ی آن با دوستان خود گفت‌وگو کن.

- ۱- خواندن نماز در آنجا و به صورت جماعت پاداش زیادی دارد: .....
- ۲- زندگی همه‌ی موجودات زنده به آن بستگی دارد: .....
- ۳- در قنوت نماز می‌خوانیم: .....
- ۴- در ماه رمضان می‌گیریم: .....
- ۵- پیامبری که آتش برایش گلستان شد: .....
- ۶- ستون دین است که هر روز پنج بار می‌خوانیم: .....

## کامل کنید

حرف اوّل پاسخ‌های زیر را به هم بچسبان و جمله را کامل کن. سپس درباره‌ی آن با دوستان خود گفت‌وگو کن.

۱- خواندن نماز در آنجا و به صورت جماعت پاداش زیادی دارد: **مسجد**

۲- زندگی همه‌ی موجودات زنده به آن بستگی دارد: **آب**

۳- در قنوت نماز می‌خوانیم: **دعا**

۴- در ماه رمضان می‌گیریم: **روزه**

۵- پیامبری که آتش برایش گلستان شد: **ابراهیم**

۶- ستون دین است که هر روز پنج بار می‌خوانیم: **نماز**



پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:  
«بهشت، زیر پای ..... است».





پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:  
«بهشت، زیر پای **مادران** است.»

## گفتم چشم

مادرم گفت بیا گفتم چشم

گوش کردم همه را گفتم چشم

خنده بر روی پدر آوردم

تا توانستم خوبی کردم

مادرم گفت از او بهتر نیست

پسرم، از تو خدا هم راضی است

پدرم گفت برو گفتم چشم

هرچه گفتند به من با لبخند

مادرم شاد شد از رفتارم

با پدر مادر خود در هر حال

پدرم گفت تو خوبی پسرم

آسمان خنده به رویم زد و گفت



## با خانواده

یکی از پیام‌های قرآنی درباره‌ی پدر و مادر را که در سال‌های گذشته یاد گرفتید، بنویسید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.